

آلمان؛ بازوی نیرومند آمریکا برای فرو پاشاندن اروپای متحد

جاسوس، یا مأمور؟

در دهه سوم شهریور امسال خبری منتشر شد که دقت در محتوای آن می تواند این نکته را ثابت کند که انگلیسی ها عامل اصلی دستیابی شوروی به سلاح های اتمی، و در راستای ایجاد موازنه وحشی که مورد نظر سیاستمداران این کشور بوده است، محسوب می شوند. خبر حاکی است یک بانوی انگلیسی که ظاهراً کمونیست بوده، اسرار مهمی را برای دستیابی به سلاح های اتمی در اختیار مأمورین شوروی قرار می داده است. و حالا که راز او برملا شده، دولت انگلیس اعلام کرده قصد ندارد اقدامی علیه این خانم انجام دهد.

چرا؟

جز این است که به احتمال زیاد این خانم به دستور، و با کمک سازمان های اطلاعاتی انگلیس آن کارها را انجام داده است؟
بخش هایی از این خبر را عیناً در زیر نقل می کنیم:
یک زن ۸۷ ساله انگلیسی پرسابقه ترین جاسوس روسیه شوروی سابق است که در لندن زندگی می کند.

بر اساس اسناد منتشر شده در یک کتاب جدید «میلیتا نوروود» از سال ۱۹۳۷ میلادی برای سازمان «کا.گ.ب» سازمان جاسوسی و اطلاعاتی روسیه شوروی سابق فعالیت می کرده است.
به نوشته روزنامه های چاپ انگلیس «نوروود» یکی از مهمترین جاسوسان شوروی سابق در انگلیس به شمار می رود و اهمیت فعالیت های وی برای «کا.گ.ب» به اندازه جاسوسانی مانند «کیم فیلی» بوده است. (فیلی جاسوسی بود که پس از افشا شدن اسرارش به شوروی رفت و تا چند سال قبل که درگذشت، در همان جا زندگی می کرد)

برای اولین بار نام میلیتانوروود ۸۷ ساله در کتاب «میتروخین ارکایو» که توسط «کریستوفر اندرو» یکی از مورخین معروف به رشته تحریر درآمده است به عنوان جاسوس پرسابقه شوروی منتشر شد.

این کتاب بر اساس اطلاعات و اسناد فراهم شده از سوی «واسیلی میتروخین» سرپرست سابق ارشوی سازمان «کا.گ.ب» تهیه گردیده است. میتروخین در سال ۱۹۹۲ به غرب پناهنده شد.
به گفته دولت انگلیس این کشور از سال ۱۹۹۲ از سابقه جاسوسی «نوروود» برای «کا.گ.ب» اطلاع داشته است. ظاهراً وزارت کشور تصمیم ندارد هیچ اقدام قانونی علیه این جاسوس بازنشسته انجام دهد.

«میلیتا نوروود» که نام مستعار «هولا» داشته، اسناد بسیار مهمی از جمله اسناد برنامه های تسلیحات اتمی انگلیس را در اختیار شوروی قرار می داده است.

وی که یک کمونیست بوده و ظاهراً به دلیل اعتقادات خود دست به جاسوسی زده است بالاترین نشان افتخار سازمان «کا.گ.ب» را نیز از این سازمان دریافت کرده است.

بر اساس اسناد منتشر شده هولا که منشی یک اتحادیه تحقیقاتی فلزات در انگلیس بوده، با استفاده از پست خود اسناد بسیار مهم را پس از کپی کردن در اختیار رابط روسی خود قرار می داده است. این اتحادیه تحقیقات فلزات نقشی مهم در توسعه توانایی اتمی انگلیس ایفاء کرده بود.

کتاب «میتروخین ارکایو» ادعا می کند اطلاعات فراهم شده توسط «هولا» باعث گردید برنامه های توسعه تسلیحات اتمی شوروی سابق سرعت بگیرد.

نویسنده این مقاله که استادیار دانشگاه علامه طباطبایی است، درباره نظم نوین جهانی، موازنه قدرت و نقش دیرپای انگلستان در حفظ این موازنه نظریات نوینی ابراز کرده که ممکن است به تمام و کمال مسورد قبول گروهی از کارشناسان و نظریه پردازان مسایل سیاسی نباشد. «گزارش» آماده

است نظریات این گروه را نیز منعکس کند.

●●●

نوشته دکتر عبدالصاحب یادگاری

در نوشتاری که در شماره گذشته ماهنامه و با عنوان «ما، و تعارض های نظم نوین جهانی»



مارگارت تاجر نخست وزیر اسبق انگلیس هنگام تحقق وحدت دو آلمان این وحدت را خطرناک اعلام کرد و «کهل» صدراعظم سابق این کشور را «هیتلر دوم» نامید.

نوشتم، پس از یک ریشه یابی تاریخی از نظم کهن مستقر بر جهان، از ۱۶۴۸ (کنفرانس وستفالی) تاکنون، و انگیزه زیربنایی آن یعنی «موازنه قوا» بر مبنای اصل «بازدارندگی»، اشارت بردم (۱) که واضع نظم جهانی کهن انگلستان بود، که به عنوان دولت موازنه دهنده، اما خارج از معادله، به کنترل قدرت ها در سطح جهانی، با ایجاد رقابت بین آنها، به پاسداری از مصالح امپریالیستی خود می پرداخت؛ و سپس با افشای راز واقعی سقوط شوروی که مبنایش نه شعر و شعارهای گورباچف که «جامعه مدنی» روسیه را در پروستروئیکا مطرح کرد، بل تفوق تکنولوژی نظامی آمریکا بر شوروی بود؛ و به دنبال آن عراق بعث (مخلوق اراده انگلستان) نیز دچار شکست شد و نظم نوین جهانی از سوی جرج بوش، رییس جمهور وقت آمریکا از

از ۱۷۷۶ که مردم ایالت‌های سیزده گانه آمریکا برای کسب استقلال به پا خاستند تاکنون، آمریکا همواره اسیر اراده انگلستان بوده است.

مختصر به آنچه در تاریخ روابط بین‌الملل در بخش قراردادهای محرمانه در رابطه با پیدایش رژیم کمونیستی چین آمده است؛ بکنم: «در پایان جنگ جهانی دوم در ۱۹۴۵ آمریکایی‌ها به طرزی ملامت بار از انگلستان، در رابطه با علت عدم پرداخت پانصد میلیون دلاری که به منظور سازماندهی حزب ناسیونالیست «کمین تانگ» به انگلیسی‌ها پرداخته بودند که به چیان کای چک بپردازد تا رهبر ناسیونالیست چین از این مبلغ برای تقویت و سازماندهی ارتش ملی چین به منظور مقابله با کمونیست‌های چین بهره‌برداری کند، اما انگلیسی‌ها از پرداخت آن مبلغ به ملیون چین طفره رفته بودند، حویا شدند، انگلیسی‌ها در پاسخ به آمریکایی‌ها گفتند: اگر چنین مبلغی را ما (انگلیسی‌ها) به ناسیونالیست‌های چین می‌پرداختیم حزب ناسیونالیست چین تقویت می‌شد و اراده ملی خود را بر سراسر خاک چین گسترش می‌داد و در آینده مصالح بریتانیای کبیر را در شبه قاره هند تهدید می‌کرد!». این پاسخ انگلستان می‌تواند این سؤال را برای ذهنیت ما مطرح نماید: آیا رژیم کمونیستی چین به رهبری مائوتسه تونگ مصالح بریتانیای کبیر را در شبه قاره هند تهدید نمی‌کند؟^(۲) و به منظور توجیه اذهان خوانندگان باید بگویم که پس از سقوط شوروی، گورباچف نخست‌وزیر وقت این کشور به لندن سفر کرد و پس از مذاکرات محرمانه‌ای، در حالی که هنوز گورباچف در لندن حضور داشت خانم مارگارت تاچر به پکن پرواز نمود تا سیاست‌های جدید انگلستان را دایر بر تغییر خطوط استراتژیک مطرحه به اطلاع رهبران پکن برساند؛ که از فردای آن روز تاکنون رژیم کمونیست چین که سالها به دشمنی با شوروی مسمی پرداخت و رژیم مسکو را «سوسیال امپریالیزم» معرفی می‌کرد دست دوستی را به سوی مسکو دراز نمود و اخیراً هم اتحادی استراتژیک بین حکومت پکن و دولت یلتسین در مسکو به امضا رسیده است. دولت هند نیز به تدریج به بستر این پیمان می‌پیوندد.

آیا خط مشی استراتژیک لندن را نمی‌توان چنین تعبیر کرد که از این تاریخ به بعد رقیب جهانی ما آمریکا است و باید به منظور ایجاد موازنه قوا چین با مسکو و هند اتحادی استراتژیک داشته باشد؟ سفر ملکه الیزابت، پادشاه انگلستان در چند سال پیش به مسکو نیز

حزب ملیون جمهوری خواه، مطرح شد و بنا بود پس از فرو پاشاندن شوروی، آمریکا دو کشور انگلیس و فرانسه را نیز در قواره جغرافیای ملی خود محدود کند که فراماسونهای آمریکا، از جمله جیمی کارتر (رئیس بزرگترین لژ فراماسونری آمریکا) و راس پیرو، میلیاردر فراماسون و دهها هزار فراماسون دیگر با همکاری سازمان مافیا (که این سازمان بنازوی جنایت پیشه انگلستان در آمریکاست) در این کشور به منظور دفاع از حیات آوردگاه فراماسونری جهان (انگلستان) بیل کلینتون را به کاخ سفید اعزام داشتند تا این عامل مدافع مصالح بریتانیای کبیر، و نه آمریکا، بر پایه دیدگاه حکومت لندن همچنان موازنه قوای مطلوب انگلستان را استمرار بخشد. دلیل آن هم که نخستین اعلامیه بیل کلینتون از کاخ سفید بود که به تغییر طرح «نظم نوین جهانی» به رهبری آمریکا و تبدیل آن با شعار «همکاری آمریکا و متحدین اروپایی» منجر شد. به منظور استمرار تعادل قوای مطلوب انگلستان، همان‌گونه که در اوایل دهه پنجاه حکومت لندن تکنولوژی ساخت بمب اتمی آمریکا را به روسیه داد تا بر مینای تعادل وحشت، موازنه قوا بر روابط بین‌الملل مستقر گردد، انگلستان، با میانجیگری محرمانه بیل کلینتون تکنولوژی ساخت موشک‌های کروز و بمب‌های نوترونی آمریکا را به چین انتقال داد، چرا که پس از استقرار نظام کمونیستی در چین که مطلوب انگلستان بود (۱۹۴۹)، این دیگر ژاپن نبود که نقش مطلوب انگلستان را در حفظ موازنه قوا در خاور دور بر عهده داشت (که بر پایه همین مأموریت محول از جانب انگلستان به ژاپن بود که در ۱۹۰۴ ژاپن با پشتیبانی انگلستان روسیه تزار را که حاضر به سازش در مورد ایران نبود، در جنگ دریایی وادار به تمکین کرد که یک سال بعد نیز انگلستان با همکاری فراماسونهای روسیه «انقلاب صغیر» را به منظور هشدار نهایی به نیکولای تزار به راه انداخت) بل چین مائوتسه تونگ بود که پس از تشکیل نظام کمونیستی در این کشور نقش حفظ موازنه قوا را در خاور دور، تا به امروز ایفا کرده است.

در رابطه با نقش چین در پاسداری از موازنه قوای مورد نظر انگلستان به منظور مقابله با سیاست‌های دو رقیب خود در خاور دور (آمریکا و روسیه) لازم می‌دانم در اینجا اشارتی

پیامی سوی این برای سران مسکو به دنبال نداشت: انگلستان همچنان مایل است که روسیه در قواره ژئوپلیتیک دوره تزار و شوروی سابق بماند؛ چرا که انگلستان از آلمان متحد در غرب و از ایران (که رقیب آسیایی بالقوه انگلستان در رابطه با شبه قاره هند به شمار می‌رود) بیمناک است. (این سفر ملکه انگلستان ما را به یاد مأموریت ولینگتون، فرمانده نیروهای انگلیسی در جنگ واترلو، در سفر خود به پترزبورگ می‌اندازد که به سران روسیه تزار این پیام را داد که دو کشور روسیه و انگلیس همچنان باید به تصغیر و تضعیف ایران ادامه دهند و آن را به کشور کوچکی بین خود در آورند) و باز به منظور توجیه خوانندگان (چنان‌که در مقاله پیش از ژیرینوفسکی اشارتاً یاد کردم) در اینجا نیز لازم می‌دانم از چهره سیاسی ژیرینوفسکی پرده برگیرم و به افشای سیاست جدید انگلستان در روسیه بپردازم؛ سیاستی که جامعه روسیه شکست خورده از آن غافل است!

بر پایه استراتژی جدید انگلستان، بناست پس از یلتسین، ژیرینوفسکی، یا شخصی مشابه او در رأس ملیون ساده‌دل روسیه در سطح جامعه سیاسی این کشور مطرح شود و نظام این کشور را بر مینای ناسیونالیزم هدایتگر شود. (ژیرینوفسکی اخیراً دو کشور آلمان متحد و ایران را تهدید به ویرانی نموده است؛ دو کشوری که از دیدگاه انگلستان رقبای بریتانیا در

غرب و شرق هستند).

انگلستان یک سال پس از پایان جنگ جهانی دوم، (۱۹۴۶) از زبان یکی از استراتژیست‌های خود - چرچیل - در دانشگاه فولتن آمریکا طرح خود را در رابطه با «جنگ سرد» اعلام نمود^(۳)؛ که این استراتژی تا ۱۹۸۵، ادامه یافت و بر مبنای آن حکومت لندن با ایجاد مواجهه و مقابله بین دو اردوگاه شرق و غرب، آمریکا را به عنوان «سپر بلا» در برابر رقیب روسی جای داد. سرآغاز موضع‌گیری کشور آمریکا در برابر کمونیسم مسکو اولتیماتومی بود که دولت واشنگتن به توصیه انگلستان برای رژیم مسکو در مورد دو کشور ترکیه و یونان در ۱۹۴۷ به وسیله هندرسون، معاون وقت وزارت خارجه آمریکا، ارسال کرد و در همین سال طرح هفده میلیارد دلاری مارشال به اجرا در آمد و در سال ۱۹۴۸ پیمان ناتو، به عنوان بازوی نظامی غرب، به منظور مقابله احتمالی با شوروی به وجود آمد. پس پدیده جنگ سرد در واقع چیزی نبود سواى یک توطئه؛ توطئه‌ای که هدفش به بازی گرفتن اراده دو ملت آمریکا و شوروی بود از راه ایجاد رقابت و درگیری‌های منطقه‌ای از جمله جنگ کره بود (در جریان این جنگ سی و یک هزار تن از سربازان آمریکایی کشته و همین تعداد زخمی شدند اما تلفات نیروهای نظامی انگلیسی شرکت کننده در این جنگ فقط هفتاد و سه سرباز بود، آن هم همه هندی)^(۴)

دولت شوروی نیز که بزرگترین هدف استراتژیکی خود را پاسداری از امنیت ملی تلقی می‌کرد، با ایجاد «برده آهنین» و استقرار اتحادیه ورشو عملاً به صف آرایی در برابر نظام امنیتی غرب پرداخت اما انگلستان چون در پتانسیل آمریکا برای گسترش سلطه بر جهان محدودیتی نمی‌دید، چرا که سیاست دلار اگرچه به تشویق صدها هزار فراماسون آمریکایی نمی‌بایستی به حریم لیبره استرلینگ تجاوز کند اما چون اگوئیسم (مصلحت‌طلبی) هرگز حد و مرزی نمی‌شناسد لذا برخوردهای دو قدرت کاپیتالیست غربی اجتناب‌ناپذیر می‌نمود، چنان‌که موضع‌گیری مثبت دولت آمریکا در آستانه ملی شدن نفت از نهضت ملی چیزی نبود سواى رقابت شرکت‌های نفتی آمریکایی با شرکت‌های نفتی انگلیسی، و لذا انگلستان به منظور انتقال مرکز ثقل بحران از خلیج فارس به



کاریکاتوری که اروپایی‌ها کشیده‌اند تا نشان دهند آلمان در رأس اتحادیه اروپا سعی در مهار کردن انگلیس دارد

لندن را واداشت تا با کوشش‌های ژنرال دوگل رئیس جمهور فرانسه برای اجرای تراضی اتحاد اروپا به طور جدی مخالفت نکند و لذا ژنرال فرانسوی با طرح شعار «از پیرنه تا اورال» افکار عمومی اروپا را برای مقابله به آمریکا بسیج کرد.

حال با توجه به نکات بالا و شناسایی این واقعیت که «جنگ سرد» محصول ذهنیت انگلستان بوده است باید به این واقعیت اذعان داشت که انگلستان

(و دقیقاً وزارت مستعمرات انگلیس) نه تنها به توطئه چینی در کشورهای کوچک، آن هم به دلایل مختلف و انگیزه‌های متفاوت مشغول است، بلکه حتی در کشورهای بزرگ مانند آمریکا و چین نیز می‌تواند عوامل خود را به قدرت برساند، چنان‌که در آمریکا به دلیل اصرار حزب جمهوری خواه برای تعلیق طرح نظم نوین جهانی به وسیله هواداران خود (فراماسونها) بیل کلینتون را به کاخ سفید اعزام می‌دارد^(۶).

نقش گروه‌های هدایت‌گر

از مجموع آنچه گذشت می‌توان این پیام را گرفت که هدایتگر اصلی روابط بین‌الملل آمریکا نیست، چرا که این کشور اگرچه از لحاظ پتانسیل اقتصادی و نظامی در بالاترین سطح جای دارد اما از لحاظ سیاسی بسیار ناتوان است! چرا؟ اصولاً، و از ابتدای تاریخ تشکیل جوامع

خاور دور، کیم ایل سونگ رئیس سابق جمهوری کره شمالی را به سمتی سوق داد تا علی‌رغم مخالفت استالین، اما با موافقت مائوتسه تونگ، دوبخش کره را به آتش کشد^(۵) و به این ترتیب آمریکا، زاندارم مدافع مصالح غرب را در خاور دور سرگرم کند. در نتیجه، دولت واشنگتن در حالی که در جنگ کره شرکت جست و به اصطلاح جهان آزاد را از تجاوز کمونیست‌ها نجات داد اما سرانجام چهل درصد از سهام نفت ایران را، که سابقاً متعلق به انگلیس بود به خود انتقال داد.

اما این توطئه‌ها نیز نمی‌توانست نگرانی انگلستان را از احتمال رویارویی هر کدام از دو ابرقدرت و به ویژه آمریکا با آن (یعنی انگلستان) کاهش دهد (چنان‌که در رابطه با جنگ ۱۹۵۶ کانال سوئز آمریکا عملاً از هوادار سیاست خود در مصر، یعنی جمال عبدالناصر در برابر انگلیس و فرانسه دفاع کرد؛ که این برخوردهای مصالح انگلستان با آمریکا حکومت

بشری و سازمان یافتن قدرت و تأسیس حکومت‌ها، گروه‌های کوچکی از اعضای این جوامع بشری وظیفه هدایت این جوامع و دفاع از تمامیت ارضی این کشورها را بر عهده داشته‌اند که از زمان افلاطون و ارسطو با نام جامعه سیاسی شهرت یافته‌اند.

فلسفه پیدایش این گروه‌های هدایتگر احساس مسؤولیتی بوده است که اعضای آنها نسبت به میهن و مصالح ملی و نظام ارزشی جامعه خود داشته‌اند. این گروه‌ها (جامعه‌های سیاسی) در واقع پیشاهنگان دفاع از کیان و موجودیت ملی میهن بوده‌اند و بر پایه همان دیدگاه ملی خود به طرح استراتژی‌هایی در رابطه با سیاست داخلی و خارجی و به منظور رشد اقتصادی و توسعه سیاسی کشور و تهیه ابزارهای مناسب برای دفاع از میهن در برابر بیگانگان و سیاست‌های تهاجمی می‌کوشیدند. این گروه‌های سیاسی (جامعه‌های سیاسی) در واقع در راستای زایش جامعه‌های مدنی نضج گرفته‌اند، چرا که شهرنشینی که خود قواعد و مبانی خاصی دارد به گروه ممتاز (به دلیل برخورداری اعضای آن از خرد و بینش سیاسی در رابطه با مسؤولیت در قبال میهن) احساس مسؤولیت ویژه‌ای می‌دهد و آنان را وامی‌دارد تا با شناسایی هویت ملی خود و درک مصالح ملی کشور، خود را برای فداکاری و حتی جان باختن آماده کنند. از میان همین جامعه سیاسی است که نخست گروه‌های فشار و سپس، به ویژه در دوران معاصر که بر اثر انقلاب صنعتی (از نیمه دوم سده هیجدهم به این سو) شهرها گسترش یافت و طبقات اجتماعی در سطح جوامع مطرح شدند، اتحادیه‌های کارگری و تشکلهای سیاسی (احزاب) به وجود آمدند.^(۷)

اما آن‌چه به مطلب مورد نظر مربوط می‌شود این ویژگی است که، به منظور برخورداری جامعه‌های سیاسی کشورها از احساس مسؤولیت ملی زیربنای اندیشه سیاسی این گروه‌ها باید وجدان ملی، آگاهی از شرایط داخلی و خارجی و احساس مسؤولیت در قبال میهن باشد؛ و لذا هنگامی که از رجال سیاسی - ملی کشورها سؤال می‌شود: بزرگترین هدف استراتژیک شما در رابطه با سیاست خارجی چیست؟ در پاسخ می‌گویند: دفاع از مصالح ملی؛ (که دارای چهار عنصر است، پاسداری از تمامیت ارضی کشور، دفاع

از استقلال ملی، نگهبانی از منابع و ذخایر زیرزمینی و بالاخره پاسداری از نظام ارزشی جامعه) و نه مثلاً دفاع از فلان کشور که هیچ ارتباطی با هیچکدام از این عناصر چهارگانه ندارد!

پس از فروپاشی شوروی اروپای واحد به رقیب اصلی آمریکا تبدیل شده است، اما آمریکا در چین اروپایی، یک بازوی نیرومند دارد: آلمان

در هر کشوری که جامعه سیاسی آن فاقد این سه خصوصیت کشورداری باشد (ملیت‌گرایی، آگاهی از شرایط ملی و بین‌المللی و سرانجام احساس مسؤولیت) آن کشور و مردم آن نه مستقل و نه آزاد هستند. چرا که فقدان این سه خصوصیت از سطح ذهنیت جامعه سیاسی آن کشور باعث اسارت آن کشور (حتی اگر از لحاظ اقتصادی و نظامی پیشرفته‌ترین کشور جهان باشد) در قید اراده کشور دیگر خواهد شد. علت رویداد چنین پدیده‌های آلودگی جامعه سیاسی آن کشور است؛ به طور مثال جامعه سیاسی ایران از اواخر سلطنت ناصرالدین شاه که ملکم بساط فراماسونری را در ایران

مطرح کرد آلوده شد.

آمریکا در بین کشورهای جهان از حیث اقتصاد و امور نظامی مقام نخست را حایز است، و پس از فرو پاشاندن شوروی تنها ابرقدرت جهان به شمار می‌رود اما به دلیل آلودگی جامعه سیاسی آن و وابستگی اراده احزاب و تشکلهای سیاسی این کشور به اراده انگلستان از یک دیدگاه سیاسی ویژه، حتی فاقد حاکمیت ملی است.

از ۱۷۷۶ که مردم ایالت‌های سیزده‌گانه آمریکا، به منظور کسب استقلال به پا خاستند تاکنون (سوی چند مورد) آمریکا همواره اسیر اراده انگلستان بوده است و در جریان دو جنگ جهانی اول و دوم ملت آمریکا پیش مرگ انگلستان شد (که در هر دو جنگ حزب دموکرات مخلوق اراده انگلستان در آمریکا زمام امور این کشور را بر عهده داشت!) و همین این عامل مهمی در استمرار حیات انگلستان بوده است. ذهنیت جامعه سیاسی آمریکا ملهم از وجدان ملی نیست، بل محصول ذهنیت وابسته مجامع فراماسونری این کشور است که تنها در اندیشه خدمت به انگلستان و سلامت و تداوم حیات بریتانیای کبیر (که امروزه در قواره کامنولث که چهل و هشت کشور عضو آن هستند به اضافه دهها کشور عضو جهان سوم) است.

هر بار که در صحنه سیاسی آمریکا شخصیتی ملی سر راست کرده است، یا او را با عنوان اتهامی از صحنه سیاسی طرد کرده‌اند و یا او را ترور نموده‌اند، چنان‌که ژنرال مک آرتور (فرمانده نیروهای آمریکایی در جنگ کره) را، نخست‌وزیر انگلستان، اتلی، با همکاری فراماسونریهای آمریکایی از جمله ترومن رییس جمهور آمریکا و دیگران به اتهام جنگ‌طلبی کنار زدند و یک فراماسون را با نام آیزنهاور به ریاست جمهوری رساندند، و یا جان اف کندی ایرلندی‌الاصل و بردارش رابرت کندی را ترور نمودند، چرا که خواستار واژگون کردن امپریالیزم انگلستان بود. اخیراً هم جان اف کندی فرزند را در هواپیما از میان برداشتند، زیرا که احتمالاً خواستار کاندیدا شدن از سوی حزب دموکرات آمریکا بود (کندی‌ها بر خلاف سناتورهای دیگر از اعضای پاکدامن و ملی حزب دموکرات بوده‌اند)^(۸)

آری، انگلستان از ابتدای حضور فعال در

صحنه بین‌المللی که عملاً از سده هفده آغاز می‌شود بر پایه توطئه چینی، اهداف استعماری خود را دنبال کرده است و عملاً این ادعا را به اثبات رسانده که روابط بین‌الملل نه بر پایه حقوق بین‌الملل بل بر پایه تئوری توطئه استوار شده است. به طور مثال در رابطه با ایران، انگلستان از اواخر صفویه با تحریک مزدوران افغانی و مطرح کردن محمود افغان در ایران از سیاست سرکوب میهن ما و دیپلماسی تصغیر و تضعیف ایران با همکاری متحد استراتژیک خود روسیه (چه در دوره تزار و چه در دوره شوروی) پیروی کرده است و اکنون انگلستان از طریق پاکستان (عضو کامولت) و چین کمونیست (که به تعلیم خلبانان طالبان برای حمله به خراسان می‌پردازد) (۹) می‌خواهد محمود افغان دیگری با نام ملامحمد عمر را در استان خراسان مطرح کند و این تعبیری است از خواست دایمی انگلستان که همواره طالب نفی موجودیت ملی ایران بوده است. در سال ۱۳۷۳ در واشنگتن فراماسونها نشستی برگزار کردند و طی آن در به اصطلاح قطع‌نامه پایانی این نشست خواستار استقرار رژیم جمهوری فدراتیو برای ایران در آینده شدند (۱۰) که نشست اشتوتگارت آلمان که از سوی به اصطلاح اپوزیسیون ایرانی در خارج برگزار شد نیز ادعاهای فراماسونها را در مورد خودمختاری استان‌های ایران نشخوار کردند و از رادیوی لندن حسن ماسالی و از رادیوی آمریکا نوه رضاخان به خواست فراماسون‌ها در مورد خودمختاری استان‌های ایران و استقرار نظام جمهوری فدراتیو در ایران آینده لبیک گفتند (۱۱) و در همین راستا امارات نشین‌ها مجدداً ادعای بوج خود را در مورد جزایر ایرانی‌الاصل تکرار کردند! (البته این خود شیرینی‌های امارات‌نشین‌ها نتیجه‌ای بیش از آنچه برای عراق به دنبال آورد برای آنان هم بیار نخواهد آورد) و بالاخره رادیوی لندن یک سال پس از این نشست‌های بیگانگان و بیگانه‌پرستان اعلام کرد: یک کارشناس انگلیسی پس از سه ماه مطالعه و بررسی مسایل اقتصادی - اجتماعی و سیاسی ایران به این نتیجه رسیده است که در آینده ایران دچار ورشکستگی اقتصادی خواهد شد، و سپس در این کشور جنگ داخلی رخ خواهد داد و بالاخره ایران تجزیه خواهد گردید! (۱۲)

آلمان نامحسوب است!

در رابطه با سرنوشت اتحادیه اروپا نباید گفت:

همان‌گونه که در سطور گذشته این مقاله یادآور شدم، آمریکا در دو جنگ جهانی اول و دوم پیش‌مرگ انگلستان شد و با دادن تلفات سنگین، اروپای غربی را از انهدام و تحلیل رفتن در بطن آلمان امپراطوری و سپس رایش سوم نجات داد. در پایان جنگ دوم جهانی کمک‌های هفده میلیارد دلاری آمریکا در چهارچوب طرح مارشال بود که اوضاع اقتصادی اروپا را بهبود بخشید. این کمک‌ها آن چنان مؤثر واقع شد که توانست کشورهای اروپای غربی را که، به دلیل ویرانی‌های ناشی از جنگ و فقر اقتصادی در آستانه سقوط به کام کمونیسم مسکو بودند نجات دهد و در پناه دموکراسی لیبرال به مسیر پیشرفت صنعتی بکشاند؛ و سرانجام این «سپر اتمی» آمریکا در چهارچوب پیمان آتلانتیک شمالی (ناتو) بود که توانست همه بحران‌های

ناشی از تهدیدهای کرملین را خنثی کرده و رژیم مسکو را متوجه پایداری قاطع غرب در دفاع از خود کند. بحران برلین یکی از نمونه‌های آن تلقی می‌شود. موضعگیری شدید آمریکا در قبال تهدیدهای مستمر شوروی سبب شد تا کرملین دیپلماسی نفوذ و ایجاد شورش از طریق احزاب کمونیست وابسته به خود را بی‌نتیجه تلقی کند و به مدارا و تفاهم گرایش یابد. این امر به ویژه در دوران نخست‌وزیری

خروشچف، که خواستار فضای سیاسی نسبتاً آزادی در شوروی بود شدت یافت. همین‌تر جدید روس‌ها موجبات رنجش حکومت یکن را فراهم کرد. سرانجام،

حضور مظهر ناسیونالیسم فرانسه، ژنرال دوگل، در صحنه سیاست و پیدایش جنبش‌های آزادی‌بخش در الجزایر و کودتای افسران مصری، (که از دیدگاه امپریالیسم شوروی، مصر منفذی بود برای نفوذ مسالمت‌آمیز شوروی، به جهان عرب و آفریقا)، و نیز هزینه شدن درآمدهای ملی کشورهای اروپای غربی در زمینه رشد صنعتی که به رشد و توانمندی طبقات متوسط این کشورها منجر شد. همه و همه عواملی بود بر آرام شدن مناسبات شرق و غرب و زمینه‌ای شد برای حل مسالمت‌آمیز اختلافات.

از سوی دیگر، رشد اقتصادی اروپای غربی پس از پایان جنگ دوم جهانی (که در ابتدا اروپاییان علاوه بر خرید غلات از آمریکا، لوازم اولیه زندگی خود، از جمله پوشاک و کفش را نیز از آن کشور وارد می‌کردند) سبب شد تا اروپای غربی نه تنها دیگر بازار کالاهای صادراتی آمریکا نباشد بل در اندیشه کسب بازارهایی

به ایمنی بیاندیشید

اگر به اطلاعاتی در مورد سیستم‌های

- اعلام و اطفا حریق اتوماتیک
- اکتیس کنترل
- دوربین‌های مدار بسته
- نژدگیر

به صورت حرفه‌ای نیازمندید یا ما تماس بگیریم

زمینه فعالیت

● تولید و عرضه لوازم و تجهیزات آتش نشانی ایرانی و خارجی

● ارائه خدمات فنی مهندسی آتش نشانی با استفاده از پیشرفته‌ترین تجهیزات زیر نظر متخصصین و کارشناسان کارآزوده

● طراحی، فروش و اجرای پروژه‌های مربوط به سیستم‌های اعلام و اطفا حریق و حفاظتی کیبانی و خدمات تعال فروش

شرکت نور ندا



تهران - خیابان سنار خان، نرسیده به سه راه تهران و ویا
 خیابان تاکستان، پلاک ۱، تلفن: ۸۰۹۸۹۳۶۷، فاکس: ۸۸۷۴۸۱

عضو رسمی سازمان بین‌المللی حفاظت از حریق آمریکا و انگلستان

برای صادرات خود باشد. اروپا با احساس استقلال که ریشه در شکوفایی اقتصادی داشت، بدون وحشت از عوارض مقاومت در برابر آمریکا، اقدام به وضع عوارض سنگین گمرکی بر روی کالاهای وارداتی و از جمله کالاهای آمریکایی نمود و در مقابل به رفع حقوق گمرکی میان کشورهای اروپایی و از جمله آلمان و فرانسه که در ۱۹۶۲ با یکدیگر پیمان همکاری‌های اقتصادی بسته بودند، اقدام کرد. این جریان باعث اعتراض آمریکا، که هر ساله مبالغ هنگفتی بابت نگهداری نیروهای نظامی خود در اروپا خرج می‌کرد، شد؛ چنان‌که میزان این هزینه‌ها در سال ۱۹۷۲، بیست و پنج میلیارد دلار بود. اما اروپای غربی، به پشتیبانی نامریی انگلیس و پیشاهنگی علنی فرانسه به منظور ارایه بی‌اعتنایی خود نسبت به آمریکا به تدریج از آمریکا فاصله گرفت و فرانسه از پیمان ناتو خارج شد. دیپلماسی آلمان غربی از پیشنهاد فرانسه ژنرال دوگل دایر بر اتحاد اقتصادی دو کشور، استقبال کرد و آدنایر صدر اعظم آلمان غربی، که این نزدیکی به فرانسه را وسیله‌ای برای توسعه صادرات کشور خود و کسب جایگاهی گسترده در سیاست اروپا و تحصیل اعتباری در مناسبات خود با مسکو احساس می‌کرد از پیشنهاد دوگل برای همکاری‌های اقتصادی، جانبداری کرد. اما به تدریج، به دلیل رشد اقتصادی سریع و تصدی قدرت از سوی ویلی برانت، علی‌رغم دخالت مسکو در وقایع خونین چکسلواکی در اوت ۱۹۶۸، آلمان غربی با مطرح کردن سیاست درهای باز به سوی شرق، ابتکار هدایت اروپای غربی را به خود انتقال داد. آلمان غربی که بسان ژاپن تجربه تلخ شکست را در دو جنگ بین‌المللی اول و دوم به یاد داشت و دقیقاً عامل اصلی این دو شکست فجیع را در پتانسیل اقتصادی و نظامی آمریکا احساس می‌نمود و احیای مجدد آلمان پس از جنگ را نیز حاصل کمک‌های همه جانبه آمریکا به خود تلقی می‌کرد سیاست ویژه‌ای را در پیش گرفت. بدین ترتیب که، در حالی که به منظور خروج از انزوا، و کسب اعتبار در اروپا به همکاری با فرانسه تن می‌داد و دکتر بن‌هالتالین (قطع رابطه با هر دولتی که با آلمان شرقی روابط دیپلماتیک برقرار کند) را با قاطعیت بیشتری به اجرا

می‌گذاشت و موجودیت خود را در صحنه بین‌المللی به عنوان یک قدرت جهانی مطرح می‌کرد، اما در باطن امر، به دولت واشنگتن تمایل نشان می‌داد و همواره این پیام را به مدیریت سیاسی آمریکا اعلام می‌کرد که: آلمان غربی هرگز از آمریکا، به عنوان متحد استراتژیک آلمان جدا نخواهد شد. در این رابطه لازم است به منظور تبیین خطوط اصلی دیپلماسی آلمان به بخشی از سخنان ولکرروهه، وزیر دفاع آلمان متحد که در ۲۶ مارس ۱۹۹۳ در لندن ایراد کرد اشاره کنم. روهه در حالی که از شکل‌گیری اتحاد اروپا، با تحسین یاد می‌کرد، یک جمله با معنا و قابل تأمل را، به منظور دادن پیام به متحد استراتژیک آلمان (آمریکا) و نیز به منظور دادن هشدار به هواداران جدایی از آمریکا، بر زبان آورد. آن جمله این بود: این مواضع استراتژیک و سیاسی اروپا و آمریکاست که بر پایه ارزش‌ها و منافع مشترک، پایه‌گذاری شده است و این ارزش‌ها و منافع مشترک است که ناتو را همچنان استوار نگه داشته است و نه تهدید خارجی، این گفته وزیر دفاع آلمان، در واقع، توجیه گفته کهل، صدر اعظم آلمان متحد، پس از وحدت دو بخش آلمان بود؛ و لذا می‌توان این‌گونه را محور اساسی استراتژی سیاست خارجی آلمان تلقی نمود؛ «آلمان وحدت دو بخش خود را رهن اراده آمریکا می‌داند».

حال وقت آن است که به نقش آلمان در آینده اتحادیه اروپا (یا اروپای واحد) نظری بیندازیم. علی‌رغم جایگاه و نفوذ مالی - اقتصادی آلمان در اروپا و جهان، بدون جلب حمایت آمریکا، در واقع آلمان در اروپا، نه تنها دوستی ندارد، بل اکثریت کشورهای این قاره از آن هراس دارند (چنان‌که در آستانه وحدت دو بخش آلمان، خانم مارگارت تاچر نخست‌وزیر انگلیس تحقق وحدت آلمان را خطرناک اعلام کرد و کهل صدر اعظم وقت آلمان راهیتر دوم معرفی نمود و همچنین نباید فراموش کرد که، پس از پایان جنگ جهانی دوم چرچیل نخست‌وزیر وقت انگلیس نقش مهمی در واگذاری اروپای شرقی به شوروی، به منظور نگهانی از آلمان، داشت، و نیز مدیریت سیاسی انگلیس و فرانسه خواستار جلوگیری از

صنعتی شدن مجدد آلمان بودند و اصرار داشتند آلمان غربی به یک کشور کشاورزی بدل شود).

در پایان و به عنوان نتیجه‌گیری نهایی از این بحث می‌گوییم: اگر فرض را بر این باور نزدیک به یقین بگذاریم که سرانجام جامعه سیاسی آمریکا از آلودگی به سیاست‌های امپریالیزم انگلستان رهایی خواهد یافت، و این جامعه بی‌اراده، (چنان‌که یکی از اعضای وزارت خارجه آمریکا گفته است: آمریکا می‌تواند به عنوان تنها ابرقدرت جهان، نظم نوین جهانی را به اجرا گذارد اما بیل کلینتون مانع آن شده است)، سرانجام از آلودگی‌ها تصفیه شود، می‌توان گفت که، در آینده نتیجه این جنگ سرد آمریکا و اروپا (چرا که پس از فروپاشیدگی شوروی، اروپا به رقیب اصلی آمریکا بدل شده است) سرانجام با گرایش قاطع آلمان (بازوی نیرومند آمریکا در اروپا) به سیاست‌های حکومت واشنگتن، به پیروزی آمریکا منجر خواهد گردید و طرح اروپای متحد با شکست مواجه خواهد شد.

منابع:

- (۱) کتاب «اصول روابط بین‌الملل و سیاست خارجی» تألیف دکتر حمید بهزادی
- (۲) کتاب «امپریالیزم آمریکا در خاورمیانه» تألیف مایلز کاپلان ترجمه اینجناب
- (۳) کتاب «تاریخ جنگ سرد» تألیف اندره فونتن ترجمه عبدالرضا هوشنگ مهدوی جلد اول.
- (۴) روزنامه کیهان ۱۳۷۳
- (۵) کتاب «خاطرات سیاسی خروشچف» تألیف ادوارد کرانکشاو ترجمه محمد رفیعی مهرآبادی (فصل پنجم: جنگ کره) صفحه ۱۱۲ و ۱۱۳
- (۶) کتاب «صد سال پایه‌های حوادث در خاورمیانه عربی» تألیف اینجناب سال ۱۹۶۸
- (۷) کتاب «تاریخ اقتصادی جهان» تألیف امیتوره فانفانی ترجمه اینجناب.
- (۸) کتاب «کمیته سیصد کانون توطئه‌های جهانی» تألیف دکتر جان کولمن ترجمه دکتر یحیی شمس
- (۹) روزنامه سلام سال ۱۳۷۸ شماره‌های آخر.
- (۱۰) روزنامه کیهان ۱۳۷۳.
- (۱۱) رادیوی لندن همان سال.
- (۱۲) رادیوی لندن ۱۳۷۴